

کریم خطیبی

## مبانی کلامی انسان شناسی دینی

انسان شناسی دینی یکی از انواع انسان شناسی است که دیدگاه دین را در مورد انسان بیان می‌کند و از نظرگاه علم کلام، این انسان شناسی دارای اساس و زیربنایی است که مسائل انسان شناسی دینی بر آن استوار است. وحی و پیامبران، فطرت و جانشینی انسان از خداوند از مبانی کلامی انسان شناسی دینی است. در این مقاله، این مبانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### انسان شناسی

هر منظومه معرفتی را که به بررسی بعد یا ابعادی از وجود انسان و یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد، می‌توان انسان شناسی نامید.<sup>(۱)</sup>

اما آنچه در دیار غرب به عنوان انسان شناسی مطرح است در مورد انسان اجتماعی و تعامل آن می‌باشد که معادل

### آنتروپولوژی (Anthropology) قرار گرفته

است که از دو واژه یونانی آنتروپوس (Anthropos) به معنای انسان و لوگوس (logos) به معنای دانش و شناخت است.

نخستین بار ارسطو آنتروپولوژی را به کار برد و منظور او از این واژه، علمی بود که در شناخت انسان کوشا باشد اما بعدها

وسیع آن، جامعه‌شناسی و زیان‌شناسی و مردم‌شناسی است. انسان‌شناسی ادامه علوم جدید در زمینه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بوده که نخست انسان را مانند سایر موجودات زنده از لحاظ جسمانی و سیر تکاملش در نظر گرفته (انسان‌شناسی جسمانی) و سپس با ملاحظه تفاوت‌های موجود میان فرهنگ‌ها و اینکه مطالعه و حتی تصور انسان خارج از محیط اجتماعی و عاری از فرهنگ ممکن نیست به مطالعه انسان این «حیوان مدنی الطبع» پرداخته است (انسان‌شناسی فرهنگی). در همین رابطه «ماری. کلود شاملا»<sup>(۳)</sup> انسان‌شناس فرانسوی می‌گوید: تا قرن نوزدهم، منظور از انسان‌شناسی، مطالعه خصوصیات و طبیعت انسانی بوده، اما بعدها در اثر پیشرفت علوم و کاوش‌های اصولی انسان‌شناسان، علم «انسان‌شناسی» توسعه بیشتری یافت.<sup>(۴)</sup>

این مفهوم در آثار و کتاب‌ها کاربرد نداشته است تا آنکه در قرن هیجدهم که طی آن مطالعه انسان از لحاظ فیزیکی مورد توجه قرار گرفت و دامنه این گونه مطالعات و تحقیقات وسیع‌تر گردید و در قرن نوزدهم همین مطالعه انسان و تاریخ طبیعی او تحت عنوان آنتروپولوژی (انسان‌شناسی) مفهوم و ارزشی خاص یافت.

پل بروکا<sup>(۲)</sup> دانشمند فرانسوی که به اعتباری بنیان‌گذار انسان‌شناسی شمرده می‌شود این دانش را در مفهوم کلی شناخت انسان از دیدگاه طبیعی، به کار برده است. به نظر وی آنتروپولوژی چنین تعریف می‌شود: «مطالعه گروه انسانی، به طور جزئی و کلی، در ارتباط با همه موجودات زنده» انسان‌شناسی در این معنی شامل کالبد‌شناسی، مطالعه مربوط به ماقبل تاریخ، باستان‌شناسی، نژاد‌شناسی توصیفی، نژاد‌شناسی علمی در مفهوم

2. paul Brocca

3. M. C. Chomla

۴. علی اکبر ترابی، فلسفه علوم، ص ۱۲۸ و محمد صادق فرید، مبانی انسان‌شناسی، ص ۱ و ناصر فکوهی، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، ص ۱۹. و امان‌الله قرانی مقدم، انسان‌شناسی فرهنگی، ص ۱۴.

گاه انسان شناسی به معنای خودشناسی به کار می رود که سقراط مبدع این کار بوده است و یکی از دو شعار مهم فلسفی او «خود را بشناس» بود. لکن معادل قرار دادن انسان شناسی و خودشناسی کار صحیحی نیست. ولی می توان دامنه بحث های انسان شناسی را وسعت داد که خودشناسی را نیز دربر گیرد. (۵)

### انسان شناسی دینی

عمده مسائلی که در طول تاریخ تفکر بشر، اندیشه انسان را به خود مشغول داشته انسان شناسی است. مطالعه درباره انسان و توانایی های آشکار و پنهان او، از علایق دیرینه اغلب اندیشه وران بشر است. فیلسوفان و عارفان، از دیرباز و روان شناسان در قرون اخیر، به بررسی این موضوع همت گماشته اند.

پیش از همه، تمام ادیان آسمانی به دلیل هدایت انسان ها، به ارائه تحلیل ویژه

از واقعیت پر رمز و راز این پدیده شگفت انگیز آفرینش پرداخته اند. در بخش مهمی از متون ادیان، مباحث انسان شناختی مطرح شده است. در باب ارزش ها و حقایق و نهادهای انسانی سخن فراوانی گفته اند لکن متأسفانه بحرانی که ادیان گرفتار آن هستند وجود تحریف به زیادت یا نقیصه ای است که در متون دینی آنجا پدید آمده و از این رو رنگ بشری به خود گرفته اند. (۶) اما این قرآن بوده که از تحریف به زیادت و نقیصه در امان مانده و وعده خداوند در آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾: «بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود» انجام و تحقق یافته است.

بر این اساس می توان ابعاد، ویژگی ها و حقایق و ارزش های گوناگون انسانی را با مراجعه به متون دینی یعنی کتاب و سنت به دست آورد و نوعی انسان شناسی دینی و مذهبی را تدوین کرد که مربوط به زمان و

۵. عبدالحسین خسروپناه، گستره شریعت، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۵۶.

الخالقین ﴿۷﴾

«آنگاه نطقه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ

تَقْوِمٍ ﴿۷﴾

[که] پراستی انسان را در نیکوترین

اعتدال آفریدیم».

در آیاتی از قرآن، حقیقت و اساس

انسان را وابسته به روح و متعلق به خدا می‌داند.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ﴿۷﴾

پس چون او را [کاملاً] درست کردم و

از روح خویش در آن دمیدم، آنچه در بدن

انسان دمیده شده است از روح خداست

صورت نازله و تنزل یافته و محجوب گشته

از آن است. (۸)

مکان و شرایط خاصی و بعدی از ابعاد انسان نیست بلکه موضوع انسان شناسی دینی، انسان به طور کلی است و قلمرو آن مجموعه مسائل کلی و کلان ناظر به انسان را تشکیل می‌دهد که با استفاده از منابع دینی اسلام به دست می‌آید. (۷)

اساس و بنیاد انسان شناسی دینی بر خدا محوری استوار است به این معنا که همه پدیده‌ها به مثابه نوعی تجلی از وجود و اراده خدا در نظر گرفته شود و در آن رابطه تعریف شوند و این بُعد، تعریف و برداشت از «خدا» بر درک و برداشت از «انسان» تأثیری تعیین کننده دارد.

از نظر قرآن انسان موجودی با ارزش و والامقام است، ارزش مندی انسان تا بدانجا است که خداوند، خود را بعد از آفرینش انسان، احسن الخالقین و انسان را احسن المخلوقین دانست:

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

۷. محمود رجیبی، همان، ص ۱۸.

۸. محمد شجاعی، مقالات، ج ۱، ص ۲۱.

از مهم ترین آیات مربوط به انسان، آیه ای است که در مورد جانشینی انسان از خداوند است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

اما در عین حال باید توجه نمود که آیاتی نیز در نكوهش انسان وجود دارد مانند: نادان بودن، ناسپاس بودن، طغیان گری، ضعیف بودن، حریص بودن و ...

این گونه وصف های نکوهیده، همگی به طبیعت انسان باز می گردد و منشأ پیدایش این اوصاف، جاذبه های طبیعی انسان است چنان که تمام اوصاف پسندیده و ستایش های انسان در قرآن، مربوط به جاذبه های فراطبیعی انسان است.

دقت در آیات یاد شده ما را به این حقیقت رهنمون می کند که انسان از دیدگاه قرآن دارای دو نوع کرامت است: کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی. مقصود از کرامت ذاتی آن است که خداوند نوع انسان را به

گونه ای آفریده است که در مقایسه با برخی از موجودات دیگر از عنایت ویژه برخوردار است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾.

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانندیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم».

مقصود از کرامت اکتسابی، دستیابی به کمال هایی است که انسان، با ایمان و عمل صالح اختیاری خویش به دست می آورد و این کرامت معیار ارزش های انسانی و ملاک تقرب در پیشگاه خداوند است.

### کلام

دانشمندان تعاریف گوناگونی برای این دانش ارائه نموده اند:

ایجی در المواقف می گوید: علم کلام، علمی است که انسان به کمک آن می تواند با اقامه دلایل و رد شبهات، عقاید

دینی را اثبات کند. (۹)

بحث می‌کند، به این نحو که آنها را توضیح می‌دهد، و درباره آنها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید. (۱۲)

اما مراد از مبانی کلامی انسان‌شناسی دینی، آن دسته از مباحث زیربنایی کلامی است که در انسان‌شناسی دینی مطرح است و موجب جهت‌دهی به مسائل انسان‌شناسی دینی می‌گردد. وحی و پیامبران، فطرت و جانشینی انسان از خداوند از مبانی کلامی انسان‌شناسی دینی است که در ادامه، به تفکیک درباره آنها بحث می‌کنیم:

#### وحی و پیامبران

از مبانی انسان‌شناسی دینی که کلام در ارائه و تبیین آنها نقش دارد، دست‌آوردی است که پیامبران به واسطه وحی آن را مطرح می‌کنند. هر چند که اثبات

تفتازانی در شرح المقاصد: علم کلام، علم به قواعد شرعی اعتقادی از طریق دلایل یقینی است. (۱۰)

میر سید شریف جرجانی می‌نویسد: علم کلام به بحث درباره ذات، صفات و افعال خداوند و احوال ممکنات بر پایه اسلام می‌پردازد. (۱۱)

محقق لاهیجی در شوارق الایهام می‌نویسد: علم کلام، صناعتی نظری است که به واسطه آن می‌توان عقاید دینی را اثبات کرد. (۱۲)

ابن میثم بحرانی، علم کلام را علم اصول عقاید بیان نموده است. (۱۳)

استاد مطهری نیز علم کلام را این‌گونه تعریف می‌نماید: علم کلام علمی است که درباره عقاید اسلامی، یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت،

۹. قاضی عضدالدین الایجی، المواقف فی علم کلام، ص ۷.

۱۰. سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۵.

۱۱. سید شریف جرجانی، التعریفات، ص ۸۰.

۱۲. ص ۵.

۱۳. ص ۹.

۱۴. آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان، ص ۱۵.

وجودی وحی و پیامبران قبل از مبانی انسان شناسی دینی مورد بررسی قرار می گیرد و انسان شناسی دینی نتیجه و برآیند انبیای الهی است اما از آن جهت که وحی دارای جایگاه ویژه‌ای در معرفی انسان دارد می تواند از مبانی انسان شناسی دینی باشد به عبارت دیگر بعد از اعتقاد و پذیرش اجمالی وحی با یک نگاه تفصیلی به شناخت و معرفت مبنایی و اصولی از انسان دست می یابیم.

#### وحی

واژه وحی در لغت از نظر مؤلف لسان العرب «اشاره، نوشتن، الهام، سخن پنهانی و آنچه به دیگری القاء می گردد» می باشد.<sup>(۱۵)</sup>

ابن اثیر می نویسد: «کلمه وحی در احادیث تکرار شده، و به مفهوم کتاب، اشاره، رسالت، الهام و کلام سری

استعمال شده است».<sup>(۱۶)</sup>

در مفردات راغب نیز آمده است: «اصل وحی به معنای اشاره سریع است».<sup>(۱۷)</sup>

عنصر مشترك و جامع از وحی «تفهیم سری و پنهانی» است.<sup>(۱۸)</sup>

از موارد استعمال این واژه در قرآن برمی آید که وحی منحصر به انسان و پیامبران نیست. تعبیر وحی در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد. وحی به جمادات تا زنبور عسل و به مادر موسی عليه السلام تا خطورات شیطنی به قلب انسان را دربر می گیرد.

می توان از وحی در مورد جمادات و نباتات و حیوانات و در مورد فعالیت های غریزی انسان، به عنوان هدایت عامه و فراگیر الهی یاد کرد. خداوند عالم، موجودات را از راه تفضل و عنایت در مسیر کمال هدایت می کند. این هدایت که عام

۱۵. ابن منظور، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

۱۶. النهایه، ج ۵، ص ۱۶۳.

۱۷. ص ۵۱۵.

۱۸. الازهری، تهذیب اللغة، ج ۵، ص ۲۹۵ و شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۲۳۱ و طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۷۶، و صبحی صالح، پژوهش های درباره قرآن و وحی، ص ۳۲.

و فراگیر است از کوچک‌ترین ذرات عالم تا بزرگ‌ترین، و از پست‌ترین تا عالی‌ترین را شامل می‌شود. از این رو تمامی اجزای جهان هستی در حال پویایی و حرکت و نو شدن هستند و در این جریان عمومی آنچه آنها را به سوی هدف و غایت رهنمون است، هدایت عمومی الهی است: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ تُنِّمُ هَدْيً﴾: «گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است».

خداوند از آن جهت که در خالقیت و نیز در ربوبیت واحد است و شریک ندارد، تمام موجودات جهان را از الیهام و تفهیم‌های درونی که همان وحی عمومی است بهره‌مند نموده است و این غیر از وحی در اصطلاح - وحی تشریحی - است که تنها در اختیار انبیای عظام «صلوات الله علیهم» قرار می‌گیرد. (۱۹)

استاد مطهری درباره‌ی نیازمندی به وحی می‌گوید: «اعتقاد به وحی و نبوت از نوعی

بینش درباره جهان و انسان ناشی می‌شود یعنی اصل هدایت عامه در سراسر هستی... خداوند متعال به حکم این که واجب الوجود بالذات است و واجب الوجود بالذات، واجب من جمیع الجهات است، فیاض علی الإطلاق است و به هر نوعی از موجودات در حدی که برای آن موجود ممکن، شایسته است، تفضل و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می‌کند... از این رو است که قرآن واژه وحی را هم چنان که در مورد هدایت انسان به کار برده است، در مورد هدایت جمادات و نباتات و حیوانات به کار برده است. (۲۰)

### وحی تشریحی

انسان‌ها استعداد رسیدن به کمال را دارند، عقل و حس و شهود ابزار کافی برای درک کمال نمی‌باشند در این صورت احتیاج به ابزار دیگری به نام وحی است. خداوند از طریق درک غیر عادی - برای سایر بشر - به پیامبران، حقایقی را اعلام می‌کند که در

۱۹. محمدتقی فعالی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، ص ۵۲۰.

۲۰. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۳، ص ۷۸.



اصطلاح «وحی» می نامند. مرحوم شیخ مفید می نویسد «وقتی وحی به خدا نسبت داده می شود، در عرف اسلام به پیامبران اختصاص دارد». (۲۱)

تعریف هایی که از وحی می شود، تعریف حقیقی نیستند زیرا يك ارتباط عادی نیست تا درك و تعریف آن ممکن باشد. (۲۲)

وحی در ادیان ابراهیمی از اهمیت و جایگاه ارزشمندی برخوردار است زیرا اثبات و واقع نمایی آن، اساس نبوت پیامبران را تشکیل می دهد و اگر اصالت وحی اثبات نگردد و یا حذف و یا تبیین نادرست شود، ماهیت قدسی آن از بین می رود و از محتوایش تهی می گردد، چرا که دین، مجموعه ای از تعلیمات است که از طریق وحی بر شخص برگزیده (پیامبر) می رسد و با انکار یا تأویل آن، به صورت امر غیر الهی و تجربه به شخصی پیامبر جلوه می کند و جنبه هدایتی و قدسیت آن طرد می شود.

لزوم بعثت از دیدگاه قرآن

۱. دعوت به توحید و اجتناب از طاغوت:

﴿لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.

«به میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم، که خدا را پرستید و از بت دوری جوید».

۲. رفع اختلاف ها:

﴿كُنَّ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

«مردم يك امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند

۲۱. اوائل المقالات، ص ۲۳۱.

۲۲. ابراهیم امینی، وحی در ادیان آسمانی، ص ۲۸.

میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجّت‌ها آشکار گشته بود از روی حسدی که نسبت به هم می‌ورزیدند در آن اختلاف نکردند. و خدا مؤمنان را به اراده خود در آن حقیقتی که اختلاف می‌کردند راه نمود، که خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

۳. حکومت و داوری:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَآخُذْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ مِنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد.

۴. برپایی قسط و عدل:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾

«به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرو فرستادیم تا مردم به انصاف برخیزند و

آهن را که در آن بر مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آورديم.

۵. تزکیه و تربیت:

﴿وَوَسَّوْا هَٰؤُلَاءِ أَنْ يَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَهُمْ يُعْرَفُونَ﴾

«سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ و سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد».

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنَبِيٍّ ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

«اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

۶. تعلیم حقایق دست نیافتنی:

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾

«همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که]

آیات ما را بر شما می خواند، و شما را پاک می گرداند، و به شما کتاب و حکمت می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد».

۷. اتمام حجت بر مردم:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

«پیامبرانی که بشارتگر و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است».

### سرشت انسان

سرشت انسانی از مباحث زیربنایی انسان شناسی است که از دیر زمان اذهان بشری را به خود معطوف کرده است. پیچیدگی ذات انسان به اضافه نداشتن روش شناختی متقن و معتبر، موجب سرگشتگی و تحیر دانشمندان شده است از این رو برخی از دانشمندان بر آن باورند که

طبیعت و سرشت مشترك برای انسان، امری پوچ یا دست نایافتنی است. (۲۳).

سرشت انسان همان ویژگی های فراحیوانی است که به طور طبیعی و غیر اکتسابی در انسان یافت می شود و اصل و اساس انسان محسوب می گردد زیرا شخصیت انسان بر مبنای بینش و گرایش متعالی او شکل می گیرد و این بینش و گرایش به دست آفرینش در بشر نهادینه شده است و مبدأ اصول اولیه فکر و اندیشه و هم چنین گرایش های معنوی در انسان می باشد که نخست به صورت بالقوه و سپس به دنبال يك سلسله حرکات جوهری به فعلیت می رسد و صد البته عوامل بیرونی در شکوفایی و رشد آن و یا در مسخ و انحراف آن بی تأثیر نمی باشند. (۲۴)

سرشت مشترك انسانی یکی از مبانی مهم انسان شناسی دینی است که به تمام مسائل انسان شناسی دینی جهت می دهد و نفی آن به معنای نفی اساس ساختار انسان شناسی دینی است که به استناد ده ها

۲۳. ارنست کاسیرر، فلسفه و فرهنگ، مترجم بزرگ نامه زاده، ص ۲۰ و ۲۴۲.

۲۴. مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۵، ص ۱۰۵.

آیه و روایت تبیین و اثبات شده است.

### فطرت انسانی

واژه فطرت از کلمه «فطر» اشتقاق یافته است که به معنای شکافتن، ابتدا و اختراع، گشودن شیء و ابزار آن آمده است. (۲۵)

و اصطلاحاً عبارت است از نوعی هدایت تکوینی انسان در قلمرو شناخت و احساس. فطریات مربوط به ادراک و شناخت، اصول تفکر بشر به شمار می‌رود و راه‌های مربوط به تمایل و احساس، پایه‌های تعالی اخلاقی انسان قلمداد می‌گردند. بنابر تعریف ارائه شده، فطریات انسان دو گونه‌اند: ۱. ادراکات فطری، ۲. گرایش‌های فطری.

ادراکات فطری عبارتند از آن دسته تصورات یا تصدیقاتی که انسان آنها را به صورت روشن و بدیهی درک می‌کند. مفاهیمی چون: وجود، عدم، علت، معلول، وجوب، امکان، قدم و حدوث که مفاهیمی بسیط و تجزیه ناپذیرند، بی‌نیاز از

تعریف، و بدیهی‌اند. چنان که تصدیقاتی چون: وجود موجود است، معلول نیازمند به علت است، ترجیح بلا مرجح محال است، کل از جزء خود بزرگ‌تر است، اجتماع نقیضین محال است، تصدیقاتی بدیهی به شمار می‌روند. ادراکات فطری، سرمایه‌های اولیه معرفت و دانش بشری به شمار می‌روند و انکار آنها بشر را در بن‌بست و بحران معرفت و شکاکیت و سفسطه قرار می‌دهد.

گرایش‌های فطری انسان عبارتند از آن دسته از تمایلات و کشش‌های بشر که او را به سوی يك سلسله حقایق متعالی و ارزشی برمی‌انگیزند. انسان بر اساس این تمایل و کشش فطری حقایق متعالی و ارزشی را دوست دارد و به آنها تمایل و گرایش دارد. هر چند ممکن است به دلیل فراهم نبودن شرایط و یا وجود موانعی آن حقایق را به صورت بالفعل دارا نباشد. روان‌شناسان این گونه تمایلات را تمایلات عالی انسانی نامیده‌اند که با عناوین یاد شده در

۲۵. راغب اصفهانی، ماده فطر و ابن اثیر، النهایه، ج ۳، ص ۴۵۷ و ابن فارس، معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۵۱۰.

زیر از آنها یاد می شود:

۱. احساس یا میل حقیقت جویی
۲. احساس یا میل زیبایی دوستی
۳. احساس یا میل اخلاقی یا خیرخواهی

۴. احساس یا میل مذهبی یا قدسی

فروق بین فطرت با طبیعت و غریزه در آنجاست که طبیعت در همه موجودهای جامد یا نامی و بدون روح حیوانی بکار می رود مانند طبیعت گیلاس و در غریزه نیز هر چند مانند فطرت، نوعی کشش و میل همراه با آگاهی است اما تفاوت آن با غریزه در این است که آگاهی غریزه، حسی، وهمی و جزئی است ولی آگاهی فطری، فکری و کلی است و به خاطر همین تمایز ادراکی - فکری و عقلی بودن درک فطری - است که فطریات از ویژگی های تعالی و قداست نیز برخوردار بوده و عینیت بخشیدن به آنها مایه رشد و کمال خواهد بود. (۲۶)

آیسه ای که به صراحت از وجود این نوع سرشت انسانی خبر می دهد،

می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.

انسان کانی که می توان از این آیه برداشت کرد بدین قرار است: ۱. آدمی فطرت مند است، ۲. نهاد همه مردم به سرشت قدسی سرشته شده است، ۳. دین، فطرت نمون است، ۴. خلقت و فطرت الهی انسان، تبدیل ناپذیر است، پس دین نیز، به حکم فطرت نمون بودن، با نهاد آدمی پیوند دارد و طبعاً ثابت است، ۵. آیین راست و استوار، همان دین فطرت نمون است. پس دیانت الهی و فطرت بشری، توأماً همگانی و فرا قومی است، همه جایی و فرا اقلیمی است، همیشگی و

فرا تاریخی است. (۲۷)

### کمال جویی، ریشه تمایلات فطری

سرچشمه همه تمایلات فطری انسان را فطرت کمال جویی و کمال خواهی او تشکیل می‌دهد. اگر انسان جویای حقیقت است و فضیلت و نیکی را می‌ستاید و می‌پسندد و به امر مقدس و متعالی عشق می‌ورزد و زیبایی را دوست دارد، بدین جهت است که همه اینها مظاهر و مصادیق کمال وجودی به شمار می‌روند و چون انسان فطرتاً کمال جو و کمال خواه است، آنها را می‌پسندد و می‌خواهد. استاد مطهری در این باره گفته است: «از نظر ما راز تکامل را در فطرت انسان باید جستجو کرد و این که انسان به حسب فطرت خویش کمال جو است و در کمال خود حد یقنی ندارد، این علت اصلی تکامل است ... ولی ماتریالیست‌ها نمی‌خواهند از فطرت کمال جو و میل غیر متناهی انسان به پیشرفت نامی بپزند و در

عین حال می‌خواهند تکامل را توجیه کنند. لذا از توجیه تکامل عاجزند، چون با اصول مادی قابل توجیه نیست». (۲۸)

ایشان در جای دیگر چنین گفته است «ارزش‌های انسانی با فطرت انسان جور در می‌آید که انسان در سرشت خود يك مایه انسانی دارد، مایه‌ای برای همین گرایش‌های مقدس، یعنی در سرشت انسان يك حقیقت مقدس هست که میل به تعالی در ذات او نهفته است. تضاد درونی انسان که در حدیث آمده و به دنبال آن در ادبیات ما آمده است، بیانگر همین واقعیت است». (۲۹)

### دلایل فطرت‌مندی انسان

۱. آیات نسیان و تذکره و میثاق:

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

«خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند».

۲۷. علی اکبر رشاد، فطرت به مثابه دال دینی، قیاسات، ش ۳۶، صص ۱۷۵.

۲۸. نقد بر مارکسیسم، ص ۲۵۰.

۲۹. فطرت، ص ۱۰۵.

از کلمه نسیان استفاده می شود که گرایش به خدا و عالم ابد در نهاد هر انسانی آرمیده است ولی گاهی انسان آن را فراموش می کند.

محور اصلی بحث در آیات تذکره، آن است که در نهان هر انسانی بینش توحیدی و گرایش به خداوند یکتا و کشش به خلود و میل به حیات جاوید نهفته است و اثر وحی و نبوت در آن است که انسان را به آن ذخایر آگاه می کند و راه رسیدن به کمال را ارائه می کند.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾

پس تذکره کن که ترا تنها تذکره دهنده ای بر آنان تسلطی نداری.

گروه سوم، آیات مربوط به میثاق است که دلالت بر عهد و میثاق تکوینی و نه اعتباری دارد، آیاتی که به این مضمون اند که، خدا از بشر پیمان و میثاق گرفته تا موحد و مطیع خدا باشد، پس همه انسان ها سابقه گرایش به حق در نهان آنها وجود دارد و گرنه اخذ تعهد تکوینی و

بستن پیمان روا نبود.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم.

۲. روایات: روایاتی که دلالت بر فطرت آدمی دارند و این اخبار در حد تواتر معنوی است. در اینجا از باب نمونه، برخی احادیث را ذکر می کنیم:

«كُلُّ مَوْلُودٍ عَلٰى الْفِطْرَةِ فَأَبْوَاهُ يَمُودَانَهُ وَيَنْصِرَانَهُ وَيَمَجْسَانَهُ». (۳۰)

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرَهُمْ مِنْ نَسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ». (۳۱)

۳. وجدان: هر کس با درون نگری

۳۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

۳۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳.

آگاهانه می‌تواند به پاره‌ای شناخت و گرایش‌های پیش آموزشی و فرا تجربی خود اذعان کند، مثلاً وجود را همه وجدان می‌کنند، هر کس به وجود خویش علم دارد و کمال را از نقص، خیر را از شر، حسن را از قبیح، زیبایی را از زشتی، عدل را از ظلم، باز می‌شناسد، نیز بر استحاله اجتماع تقیضین و ارتفاع آن دو، حکم می‌کند؛ کل را بزرگ‌تر از جزء می‌داند، و به رجحان کمال بر نقص، خیر بر شر، حسن بر قبیح، زیبایی بر زشتی، عدل بر ظلم، اذعان دارد. همچنین همه در حفظ ذات و برای تأمین خلود، تحصیل قدرت و کشف حقیقت و دستیابی به کمال و خیر، و تحقق فضایل و استقرار عدل، کشش و کوششی سرشتی و درونی دارند.

۴. وجود قوانین جهان شمول: وجود قوانین و احکام جهان شمول نشان دهنده وجود ذات و ذاتیات مشترک در حیات انسان دارد زیرا جریان هرگونه قاعده و قانون جهان شمول برای همه آحاد و اقوام بدون

وجود ذات و ذاتیات ثابت، ناممکن یا نامعقول است. (۳۲)

### انسان کامل

انسان از دیرزمان مورد مطالعه و شناسایی مذاهب و مکاتب و فرهنگ‌های گوناگون بوده و کم‌تر نظام فکری و فلسفی را می‌توان یافت که در قلمرو انسان شناسی یافته‌ای را ارائه نکرده باشد. گاه بحث از توصیف انسان است که دارای چه صفات و انگیزه‌هایی است؟ دارای چه کشش‌ها و کنش‌هایی است؟ حقیقت انسان چیست؟ آیا دارای طبیعت وجودی مثبت است یا منفی؟

گاه بحث از بایدها و نبایدها است که انسان چه و چگونه باید بشود؟ انسان آینده‌آل و کامل کیست؟ دارای چه جایگاهی است؟

از مباحث زیربنایی انسان شناسی دینی، بحث از انسان کامل است زیرا معیار و ملاک و هدف انسان شناسی را ترسیم می‌کند و جایگاه عالی انسان در

۳۲. علی اکبر رشاد، همان صص ۱۳-۱۸ و جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۲، صص ۲۳-



انسان‌شناسی دینی مشخص می‌شود و کرامت و ارزش برای انسان اثبات می‌گردد بدون این جایگاه برتری بر سایر موجودات ندارد.

از جهت تقدم و تأخر، گفتنی است که انسان ایده‌آل و کامل بر مبنای داشته‌ها و حقیقت وجودی انسان قابل بررسی و بیان می‌باشد. ابتدا باید انسان، درست شناخته شود، از امکانات و استعداد‌های وجودی او آگاه شویم، سپس بر اساس آن استعدادها و توانایی‌ها، هدفی را برای انسان در نظر بگیریم تا وی با حرکت به سوی آن هدف، شایسته و بایسته مقدم خویش گردد و مسلماً اگر در توصیف و حقیقت انسان به خطا رویم در تعیین هدف و کمال انسانی ناتوان خواهیم بود. (۳۳)

### انسان، تشنه کمال

انسان به دنبال کمال است زیرا دوری از نقص و ضعف از نیازهای اساسی آدمی است بر همین مبناست که همیشه در

جستجوی وجود کامل می‌باشد تا الگویی برای رفتار و کردار خویش بیابد. در مسیر تاریخی نیز شاهدیم همواره افراد بزرگ و انسان‌های کامل مورد احترام و تکریم قرار می‌گیرند و همین جست و جوی بی‌پایان، وی را واداشته است که تا موجودات ماوراء الطبیعه و رب‌النوع‌ها و گاه قهرمانان افسانه‌ای و اساطیری و زمانی هم شخصیت‌های برجسته تاریخی را به عنوان انسان کامل برای خود مطرح سازد. از این رو در تمام فرهنگ‌ها و مکاتب فکری و فلسفی و آیین‌ها و مذاهب و مکاتب و ادیان که بنگریم رد پای از انسان کامل را مشاهده می‌کنیم.

در این میان می‌توان از یوگا، بودا، کنفوسیوس، زردشت، افلاطون، ارسطو، نیچه، مارکس، سارتر، عرفا، متصوفه، فلاسفه و برخی از روان‌شناسان معاصر نام برد که از انسان کامل سخن گفته‌اند و هر یک از اینان از دیدگاه خاص و بر اساس جهان‌بینی حاکم بر اندیشه خود، انسانی

۳۳. عبدالله نصری، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۲ و جواد آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۵، ص ۳۱۷.

صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا  
عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۴﴾

«و چون پروردگار تو به فرشتگان  
گفت: من در زمین جانشینی خواهم  
گماشت [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی  
را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و  
خون‌ها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو،  
[تورا] تنزیه می‌کنیم، و به تقلیدت  
می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که  
شما نمی‌دانید. [خدا] همه [معانی] نام‌ها  
را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان  
عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید  
از اسامی آنها به من خبر دهید گفتند:  
منزهی تو، ما را جز آنچه [خود] به ما  
آموختی، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای  
حکیم.»

اما قرآن را می‌توان شرح خلافت انسان

را، انسان نمونه و برتر معرفی نمودند و  
اسمی خاص چون «ارسات»، «کیون  
تسو»، «انسان آزاده»، «فیلسوف»، «انسان  
بزرگوار»، «قطب»، «شیخ»، «پیر»، «ابر  
انسان»، «انسان خلاق» نام نهادند و از  
همه بالاتر آن که قرآن انسان کامل را  
«خليفة الله» می‌خواند. (۳۴)

### خلافت انسان کامل

خلافت انسان کامل در قرآن تنها در  
يك آیه از کلام خداوند آمده است: (۳۵)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي  
الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ  
فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ  
وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۵﴾  
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى  
الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ ابْتِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

۳۴. عبدالله نسری، همان، ص ۳.

۳۵. اگر چه در موردی دیگر از داود علیه السلام به عنوان خلیفه خدا در زمین یاد شده است ﴿يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ  
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص / ۲۶) اما این يك خلافت مقطعی و شاید در مورد خاص قضایی باشد از این رو در  
ادامه او را به قضاوت میان انسان‌ها فرمان داده است: ﴿فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ البته بیان بعضی از شئون  
خلافت درباره حضرت داود علیه السلام نشان از محدودیت وی از سایر شئون جانشینی از خداوند نیست؛  
زیرا آن حضرت مانند انسان‌های کامل دیگر به اندازه سهمی که از علم اسماء الهی داشته خلیفه الله بود و  
اثبات برخی از شئون خلافت مستلزم نفی شئون دیگر نیست.

کامل دانست زیرا خداوند در سرتاسر قرآن، اسماء و صفات خویش را معرفی می‌کند و این در حقیقت همان ویژگی‌های خلیفه و جانشین خداوند است که باید بدان متصف گردد. (۳۶)

اما نکاتی که می‌توان برای خلافت انسان کامل ذکر کرد عبارتند از:

۱. واژه «خلافت»: خلیفه و خلافت از ریشه «خلف» به معنی پشت سر گرفته شده به معنای جانشین سابق است. (۳۷)

۲. جانشین خداوند: مقصود از خلافت حضرت آدم، خلافت از انسان‌ها یا موجودات دیگری که قبل از او بوده‌اند نیست، بلکه مقصود خلافت و جانشینی از خداوند است زیرا:

الف) خلافت انسان از انسان‌ها و موجودات دیگر، نیاز به فراگیری علم به اسما و یا برخورداری از مقام تسبیح و تقدیس ندارد تا سبب سؤال از فرشتگان شود.

ب) ظاهر جمله ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ این است که متکلم برای خود خلیفه تعیین می‌کند نه برای دیگری.

ج) جریان سجده برای خلیفه نشان می‌دهد او خلیفه خداست نه خلیفه موجود دیگری. زیرا برای امور دیگر سجده ملائکه مطرح نیست چه رسد سجده برای خلیفه آنها.

د) نسل‌های فراوانی یکی پس از دیگری آمدند و هر کدام جانشین دیگری بود و آفریدگار جهان از هیچ يك با عنوان «خلیفه» یاد نکرد پس معلوم می‌گردد که خلافت انسان، جریان تاریخی و طبیعی و اجتماعی... نیست بلکه مطلبی الهی است.

۳. خلافت انسان: مقصود از خلیفه، شخص حقیقی آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیست بلکه مراد مقام انسانیت است بدین معنا که عصاره انسانیت و مقام شامخ انسانیت در قصه خلافت، به صورت آدم جلوه کرد و آدم الگوی انسانیت شد؛ و شخصیت و

۳۶. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۴۹ و همو، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

۳۷. ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۹۵ و طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۵۲.

انسانیت او شخصیت و انسانیت همه انسان‌ها است که مورد سجده ملائکه واقع شد زیرا:

الف) جمله اسمیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ مفید استمرار است.

ب) منافع و برکات زمین برای نوع انسان است نه برای انسان خاص. بنابراین جانشینی انسان به عنوان آیت و مظهر از طرف خداوند است تا امکانات بالقوه را به فعلیت رساند.

ج) آگاهی از اسماء به آدم عليه السلام اختصاص ندارد بلکه او و همه فرزندان او به صورت بالقوه دارا می‌باشند. هر انسانی به اندازه‌ای که بتواند در مسیر حق حرکت کند و به فعلیت برساند، به همان مقدار از خلافت بهره‌مند می‌گردد.

۴. کرامت و ارزش انسان: کرامت و ارزش مند بودن انسان، تنها زمانی محقق خواهد بود که انسان‌شناسی از دیدگاه خلافت از خداوند در نظر گرفته شود. نگرشی که در آن، همه ابعاد علمی و عملی او به حکم رضای خداوند باشد و خدامحوری در همه ابعاد گسترش یابد.

انسان بدون جنبه خلافت و جانشینی از خداوند، دارای کرامتی نخواهد بود و بدون داشتن کرامت، دلیلی بر انسان محوری و انسان‌مداری نیست.

۵. جانشین، آینه و مرآت خداوند: خلیفه کسی است که در آغاز و انجام باید در سَمَت و آینه خداوند باشد و هیچ‌گاه از آن منحرف نگردد:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

[ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه] و جانشین [گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنجار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند].

بنابراین مادام که انسان در مسیر خداوند است سهمی از خلافت را داراست. همین که از راه خدا به کثر راه افتاد خلیع و معذب خواهد شد.

۶. مراد از اسماء: اسم به معنای قراردادی و اعتباری نیست و علم به آنها نیز از سنخ علم حصولی نیست بلکه سخن از خلافت تکوینی است که حوزه آن همه

غیب و شهادت است و همه موجودات عالم را تحت پوشش خود دارد و علم به اسماء، علمی حضوری است که ملازم با قدرت و تصرف تکوینی دارد.

۷. چگونگی خلافت از حاضر محض: خلافت انسان کامل به معنای خالی شدن صحنه وجود، از خداوند و واگذاری مقام الوهیت به او نیست، زیرا غیبت و محدودیت خداوند، قایل تصور صحیح نیست هم چنانکه استقلال انسان در تدبیر امور، صحیح نمی باشد. موجود ممکن و فقیر، از اداره امور خود عاجز است چه رسد به تدبیر کار دیگران. بلکه مراد از خلافت انسان از خداوند بدان معنا است که انسان مظهر صفات خداوند و مرآت افعال او است، انسان خلیفه، آیت و نشانه او. خلیفه خدا همان یدالله است که به صورت آدمی کار می کند. در واقع خود خداوند است که آن فعل را انجام می دهد و خلیفه خدا مجرای صدور فعل و نزول اراده رب است. انسان کامل، آستینی است که دست قدرتمند خداوند از آن بیرون می آید و در او ظهور می کند: ﴿وَمَا رَمَيْتَ

إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾: «و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند».

۸. احاطه انسان کامل بر عالم وجود: خداوند درباره آفرینش هیچ موجود دیگری از قبل، به فرشتگان اعلامی نداشت مثلاً نفرمود: من عرش یا آسمان یا زمین می آفرینم، بلکه تنها درباره آفرینش انسان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ این مطلب دلیل است بر آن که، این موجود از ویژگی خاصی برخوردار است که دیگر موجودات از آن برخوردار نیستند. او نه تنها از آسمان بلکه از هر موجود دیگر، حتی از فرشته و لوح و قلم بزرگتر است. او چون اولین صادر و نخستین فیض است واسطه نزول برکات الهی به عالم طبیعت است. هدایت تکوینی همه هستی امکانی (شامل مادی و مجرد) را برعهده می گیرد و همه موجودات را به اذن خدا رهبری می کند. زیرا او مظهر همه اسمای حسنا و صفات جمال و جلال خداست. او «یدالله»، «عین الله»، «اذن الله» و... است: ﴿بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ

يُنْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ  
وَبِكُمْ يُنْفَسُ النَّهْمُ وَيُكَشِفُ الضُّرَّ. (۳۸)

۹. مراتب خلافت: خلافت، ظهور خداوند در خلیفه است و این ظهور، مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت است. در انسان‌های عالم و عادل هر کدام در حد خود، مظهري از خلافت الهی هستند و مراحل تشکیکی آن در طول هم واقع می‌شوند و کسی که در قله هرم است اولین خلیفه الله است و دیگران صاحب مراتب بعدی هستند. از این رو اولین ظاهر، اولین خلیفه خداوند متعال است. انسان کاملی که برتر از او در قوس نزول و در قوس صعود، نیست ولی خلفای بعدی چون خلیفه با واسطه خداوند هستند گذشته از این که خلیفه خدایند، خلیفه خلیفه او نیز هستند و تراکم خلافت در مراحل نازل‌تر بیشتر می‌توان یافت.

۱۰. راه خلافت از معصومین (ع) است: درجات کمال و مقام‌های انسان

کامل از جهت موهبت و کسب یکسان نیست زیرا بعضی از آنها فقط به بخشش الهی حاصل می‌شود و هرگز با کسب بدست نمی‌آید، نظیر نبوت تشریحی، رسالت و امامت که طبق آیه قرآن: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ نیل به چنین مقامی بدون عنایت و بخشش ممکن نیست و هیچ کس از راه تحصیل علم و تهذیب نفس قدرت کسب آنها را ندارد و برخی از آنها گذشته از آن که با موهبت الهی حاصل می‌شود از راه تحصیل و کسب اختیاری نیز پدید می‌آید. شدت و ضعف این گونه کمال‌های کسبی مربوط به مقدار عمل صالح و کیفیت خلوص آن و انضمام حسن فعلی با حسن فاعلی است. خلافت از معصومین و مظهریت افراد صالح برای ظهور کمال‌های آن ذوات مقدس از سنخ کمال کسبی است یعنی می‌توان با تحصیل و تزکیه، جانشین و نایب آنان شد. (۳۹)

۳۸. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.  
۳۹. جوادی آملی، همان، ج ۲، صص ۳۸-۱۴۹.